

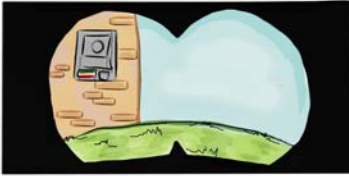
سر شلمون

## شفته یعنی ...

سیده فاطمه حسینی

حتماً می‌خواهید بگویید برنجی که با آب زیاد پخته شده: آره؟ نه! این نیست. مگر شفته دیگری هم داریم؟ این بار بله! در مازندران شفته به کسی می‌گویند - که با اینکه می‌داند کاری که می‌کند چه عواقبی دارد - باز هم آن را انجام می‌دهد. مثلاً مثل کاری که صهیونیست‌ها انجام دادند. کدامش؟ همین جدیدی که فقط موشک‌هایشان آمدند ایران، اما آن‌ها خودشان را نجس کردند دیگر! شاید فکر کنید این کار شفتگی نیست و شیفتگی است! یعنی آن‌ها چون مردم ایران را دوست دارند و

نمی‌خواستند به مردم کشور ما آسیب بزنند، انقدر سبک فقط نزدیک صد عدد موشک پرتاب کردند و باز هم فقط مراکز نظامی را زدند. در جواب باید بگوییم نخیرررر! آن‌ها نه تنها شفته هستند بلکه شفته‌سگ هستند! شفته‌سگ درجه بالاتری از شفتگی است. و به آن‌هایی - که از عقل خود استفاده نمی‌کنند - نمی‌گویند. بلکه به کسانی می‌گویند که اصلاً عقلی در کله پوکشان ندارند. اگر عقل داشتند که می‌فهمیدند نباید پایشان را از گلیمشان درازتر نموده و با دم شیر بازی کنند. البته اگر عقلی داشتند هم دیگر فایده‌ای نداشت؛ برای یاد گرفتن شنا دیگر خیلی دیر شده!



سیده فاطمه زهرا حسینی

# هالوین

سید محمد صادق پورمرشد

پادشاه: مارکو بگو برایمان از سفرت چه به ارمغان آورده‌ای؟  
 مارکو: کدو قربان! مفادیر زیادی کدوی تنبل با خود آورده‌ایم.  
 پادشاه: این همه هزینه‌ی سفرتان نکرده بودم که به جای  
 سنگ‌های زینتی و قیمتی، با کدو نزد ما بازگردید. سریع بگو  
 ماجرای این‌ها چیست؟

مارکو: قربان! سوغاتی‌های ارزنده‌ای که درخور باشد، همه  
 را راهزنان از ما ربودند؛ ولی داستان این کدوها ارمغان  
 به یادماندن‌ای از این سفر خواهد بود.

پادشاه: بگو ببینم آن چیست؟ امیدوارم که عذرت مقبول افتد.  
 مارکو: یک مراسم باشکوه به نام هالوین!

پادشاه: چه نام عجیبی! چگونه این رسم را یافتی؟

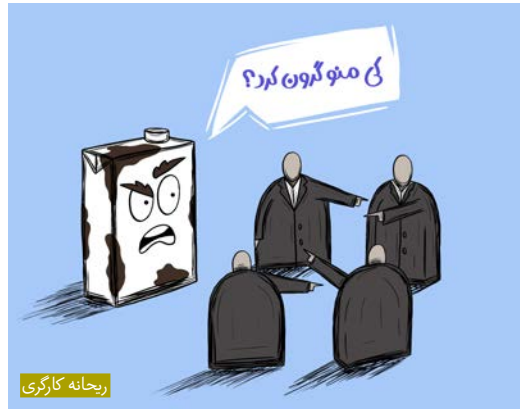
مارکو: در اواخر زمستان به دیاری سرسبز رسیدیم که همگان در حال جشن و  
 سرور بودند. خانواده‌ها گرد آتش بودند و از روی آن می‌پریدند و در کوچه‌ها با  
 قاشق بر روی ظرفی می‌زدند و در خانه‌ها می‌رفتند و عیدانه طلب می‌کردند.  
 ما نیز به دگانی رفتیم که برای ادامه‌ی راه آذوقه بگیریم. یکی از ما - که به  
 سختی زبان آنان را می‌دانست - از فروشنده‌ی پیر دکان درباره‌ی این مراسم  
 و نامش پرسید؛ که جواب درستی نیافت. هنگام پرداخت هزینه‌ی آذوقه،  
 پیرمرد بیان داشت: «قابلی ندارد.»

دوست مترجم ما گفت این حرف بدین معناست که لازم نیست هزینه‌اش  
 را پرداخت کنیم. ما نیز خوشحال از این رسم و رسوم جالب، از دکان بیرون  
 رفته و قصد ادامه‌ی سفر داشتیم که فروشنده به سرعت بیرون آمد و گفت:  
 «هالوین؟!»

البته هر چه دور می‌شدیم پیرمرد و دیگر کاسبان به سمت ما کدو تنبل‌هایی  
 پرتاب می‌کردند که اصابت آن‌ها به ما، حسابی خونین و مجروحان نمود که  
 احتمالاً جزوی از مراسم بدرقه بوده. ولی مهم این است که بالآخره متوجه  
 شدیم که اسم این مراسم بزرگ «هالوین» است. حال ما هم می‌توانیم  
 برگزار این مراسم را رواج دهیم ولی برای آسیب کمتر، قسمت کدو تنبل‌ها  
 را انجام ندهیم.

پادشاه: نه اتفاقاً قسمت کدو تنبل‌ها را بسیار پسندیدم. مراسم هر چه  
 خونین‌تر، کیف و حالش بیشتر! اکنون نیز برای آموزش و همچنین درس عبرت  
 مردم، ابتدا خودتان با گاری از کوچه‌های شهر رد شوید تا ما به سمت شما کدو  
 پرتاب کنیم تا از این به بعد که این مراسم  
 هالوین را برگزار کردیم، بفهمید که از سفر  
 باید سوغاتی بیاورید نه کدو.  
 مارکو: قربان! عفو کنید؛ ولی اسم مراسم  
 هالوین بود.

پادشاه: وقتی وسط میدان شهر کدو  
 به فرق سرت اصابت کرد می‌فهمی که  
 مراسمی که ما برگزار می‌کنیم نامش را من  
 انتخاب می‌کنم و همین است که هست.



ریحانه کارگری

رئیس کمیسیون بودجه و محاسبات مجلس  
 شورای اسلامی: مجلس و کمیسیون تلفیق و  
 خود دولت و شخص رئیس جمهور به دنبال  
 گرانی بنزین نیستند.

**شلمون: پس حتماً اون‌ی که روز تحویل لایحه  
 بودجه ۱۴۰۴ از بنزین ۸۰۰۰ تومن‌ی می‌گفت،  
 عمه پروسلی بود!**

میلاد منتظری \*

- آقا از کنفدراسیون فوتبال آسیا زنگ زدن  
 گفتن نمی‌شه بازی‌ها تون رو داخل ایران  
 میزبانی کنید.

- چه غلط! واس چی؟  
 - چون با اسرائیل درافتادیم، بهونه گرفتن؛ از  
 نوع بنی‌اسرائیلی.

- یعنی باید بریم به کشور دیگه؟  
 - مثل اینکه مجبوریم.

- ایراد نداره؛ یه جایی هست قبلاً  
 تبعیدی‌هامون رو می‌فرستادیم؛ الان اون‌جا  
 رو آباد کردیم برای همین کارا. می‌ریم  
 همون‌جا بازی می‌ذاریم. ورزشگاهو هم ایرانی‌ها  
 پر می‌کنن. فشنگ حس و حال خونه داره.

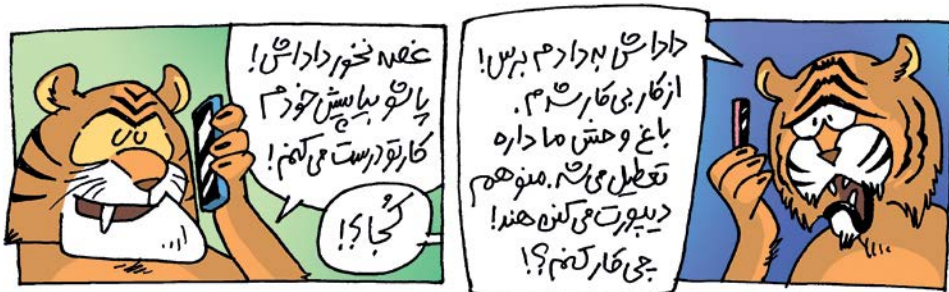
- کجاست قربان؟

- زنگ بزنی کنفدراسیون بگو حالا که اینجوریه،  
 همه‌ی بازی‌های ما امارات برگزار می‌شه؛  
 و تمام.

سید محمدصادق پورمرشد \*

سجاد گیل پور





ایره: میلاد منتظری • اجرا: سید محمد جواد طاهری

است. ولی خب دلیلش این نیست. چون تیر داشته اند؟ چه ربطی داشت الآن؟! فکر نمی کنید «تیر» یک نقطه کمتر از «تیر» دارد؟ حتماً سواد هم دارید! حتماً دانشجو، دانش آموز، دانش آموخته یا لاقط دانش دوست هم هستید!! درست است که اینجا تبرستان است و ما برای خودمان تبرداری هستیم و ادعاهایی هم داریم که کاملاً به جاست؛ ولی خب عقل می گوید دلیل نام گذاری تیرماه نمی شود تیر باشد استاد!

اصلاً بگذارید خودم بگویم. می ترسم به مغزتان زیاد فشار آورده و اذیت شوید. آرش را که می شناسید؟ کدام آرش؟! مگر چندتا آرش داریم که از مازندران تیری را از کمانش پرتاب کرد تا مرز ایران و توران را مشخص کند و جانش را در این راه گذاشت؟ آفرین؛ فقط یکی! چه ربطی داشت؟ خب ربطش اینجا بود که آرش در همین ماه، تیر را از کمانش به سمت مرز توران پرتاب کرد دیگر!

راستی؛ در شب سیزدهم تیرماه - که به «تیرماه سیزده شو» معروف است - جشن های خاصی گرفته می شود که در این مقال نمی گنجد. خودتان بروید تحقیق کنید. پایان.

تیر چیست؟ بله چیزی که از کمان شلیک می شود تیر است؛ ولی این تیر، اون تیر نیست. تیر تفنگ؟ خیر

این هم که شبیه همان تیر کمان است. گفتیم که منظورمان آن نیست. تیرماه؟ ماه اول تابستان؟ بله؛ تیرماهش درست است؛ ولی ماه اول تابستانش، خیر! یعنی چی؟ آیا تیرماه دیگری داریم؟ بله خب معلوم است که داریم! اگر به جای خارجی تر شدن مازندرانی تر شده بودید، می دانستید در مازندران تیرماه داریم که با تیرماه تابستان فرق دارد.

همان طور که می دانید - و شاید هم نمی دانید - تقویمی هست به نام تقویم تبری که در آن، اوایل مهرماه شمسی و تقریباً همزمان با آبان، تیرماه تبری از راه می رسد.

حال باید ببینیم چرا تیرماه تبری، تیرماه تبری نام گرفته! باز هم اجازه می دهم شما پاسخ بدهید. هرچه باشد مردم سالاری در خون شلمونیان است. چون تیرانداز بوده اند؟ بله؛ در مازندران تیراندازهای خوبی داریم. نشانه اش هم کله های گوزن ها و قوچ های بیچاره ایست که در اتاق های نشیمن مازنی ها آویزان

## فرهنگ واژگان طبری

### تیر

سیده فاطمه حسینی





## یک ابرقهرمان کشف نشده مرد بادفورتی

حسن سرروز

تو حیاطمون بودم که دیدم یه بادخورک (یک نوع پرنده شبیه پرستو) افتاده یه گوشه. رفتم ورش دارم که پنجه شو تا فیها خالدون فرو کرد تو دستم. الا تم فکر می کنم توانایی های این پرنده به من منتقل شده چون عین خودش رفتار می کنم. به این شکل که یه گوشه دراز می کشم و به بقیه نگاه می کنم.

نه که نخوام پرواز کنم؛ منتها بادخورک ها این طوری ان که نمی تونن از زمین پرن و باید از ارتفاع بالا شروع به پرواز کنن. البته مادرم می گه: «چرت و پرت نگو بچه! تو از اولشم همینجور دوس داشتی بقیه حمالی تو بکنن!»

بخشکی! اگه اینجا آمریکا بود تا الان شیش مدل فیلم و سریال ابرقهرمانی از من ساختهن. ولی چه بکنم که اینجا خاورمیانه نفرین شده ست و من هر شبو باید با ترس این سپری کنم که پدرم ممکنه بخواد پرواز کردن منو با هل دادنم از پشت بوم امتحان کنه!

## رژیم غذایی

سید علی رضا مهدوی زاده

- به به! می بینم که وزن تو کم کردی. رژیم گرفتی؟
- + من؟ نه! کی گفته اینو؟
- شنیده بودم که ناراحتی قلبی داری. حتماً واسه خاطر اون رژیم گرفتی.
- + نه اصلاً عادت غذا خوردنم عوض نشده.
- مگه تو نبودی که به خاطر بیهوشی تو بیمارستان شیبیا بستری شدی؟
- + من ناراحتی قلبی ندارم. اینو تو کله ی پوکت فرو کن!
- پس چه مرگته که جمع و جور تر شدی؟!
- + بابا من همه ش دارم می دوئم! روزی شصت بار با صدای آژیر به سمت مخفیگاه فرار می کنم. از این مخفیگاه به اون مخفیگاه. چاره ای ندارم.

لطفاً با ضمه خوانده شود!

ورود برای عموم آزاد است!

دفتر طنز  
حوزه هنری

www.daftaretanz.ir



میرعماد الحسنی



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سید محمد جواد طاهری  
کاری از کارگروه طنزستان طبرستان

با تشکر از امیرمحمد قربان نیا و علی رجیبیان